1. در کتاب حضرت یوسف چند شخصیت وجود دارد و آنها را نام ببرید

2. ترجمه و مفهوم این آیه را بنویسید

3. تعداد پسران یعقوب نبی چند نفر است و کدام دو نفر کوچک ترین هستند

4. چرا برادران به یوسف حسادت می کردند

درس اول

شروع یک ماجرا

داستان حضرت یوسف علیه‌السلام یکی از معروف‌ترین و زیباترین داستان‌های تاریخ است. خداوند نیز در سورهٔ یوسف این داستان را بیان کرده و آن را نیکوترینِ قصه‌ها به شمار آورده است.[1]

1) در این کتاب، چهار شخصیت مختلف، بخش‌هایی از این داستان را روایت می‌کنند: لاوی برادر حضرت یوسف علیه‌السلام؛ زلیخا همسر عزیز مصر؛ هم‌بَند حضرت یوسف علیه‌السلام در زندان و خود حضرت یوسف علیه‌السلام.[2] 1)

من لاوی هستم، پسر یعقوبِ نبی. می‌خواهم بخش‌هایی از داستان زندگی برادرم یوسف را برایت تعریف کنم. زندگی او پر از ماجرا و نشانه است.

2) لَقَد کانَ فی یوسُفَ وَ إخوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلینَ

«به‌راستی در [داستانِ] یوسف و برادرانش، برای پرسشگران نشانه‌هایی وجود دارد.»[3] 2)

3) ما دوازده برادر بودیم و یوسف و بنیامین از همهٔ ما کوچک‌تر بودند. 3) ما برادرهای بزرگ‌تر به یوسف حسودی می‌کردیم و هر چقدر بزرگ‌تر می‌شد، حسادت ما هم به او بیشتر می‌شد.

4) چون یوسف از ما زیباتر و رفتارش هم خیلی بهتر از رفتار ما بود. 4) پدرمان این را فهمیده بود و سعی می‌کرد از حسادت ما بکاهد، اما فایده نداشت.

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۳.

۲ـ جملاتی که در متن کتاب به رنگ آبی آمده، سؤالات و واکنش‌هایی است که از زبان نوجوانی بیان شده که شنوندهٔ داستان است.

۳ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۷.

5. دلیل برتری ای که برادران نسبت به خودشان و یوسف می دیدند چه بود
6. پدرشان برتری را به چه چیزی نسبت داده بود
7. حسادت چیست و خشم حاصل از آن باعث چه چیزی می شود

حسادت، آرام و قرار را از ما گرفته بود. به همین خاطر، مخفیانه دور هم جمع شدیم تا چاره‌ای بیندیشیم. یکی از برادرانمان گفت: «پدرمان، یوسف و بنیامین را بیشتر از ما دوست دارد؛ درحالی‌که ما یک گروه نیرومندیم. پدر گمراه شده و باید فکری کرد.»[1]

5) ما به‌خاطر زور بازویمان خودمان را برتر می‌دانستیم. 6) اما از نظر پدرمان کسی برتر بود که اخلاق و رفتار بهتری داشته باشد. 6) آن روز یکی از ما ناگهانی گفت: «باید یوسف را بکشید.»[2]

ـ وای چه نقشهٔ بی‌رحمانه‌ای کشیدید! چطور کسی می تواند به کشتن برادرش فکر کند؟

حسادت همین است. 7) از دیدن نعمت‌هایی که دیگران دارند و تو نداری، دچار خشم می‌شوی و آرزو می‌کنی آن نعمت از دیگران هم گرفته شود. این خشم امکان دارد از آرزو کردن هم فراتر رود؛ یعنی فرد حسود برای از بین بردن آن نعمت یا حتی صاحب آن، دست‌به‌کار می‌شود. 7) 8. مهار نکردن حسادت باعث چه چیزی می شود

ـ پس 8) اگر حسادتمان را مهار نکنیم، احتمال دارد باعث به‌وجود آمدن اتفاقات ناگواری بشویم. 8) خدا رحم کند! 9. آیا ممکن است فردا حسود کافر شود و چرا

8) حتی ممکن است انسان به خدا کافر شود، چون حسادت یکی از ریشه‌های کفر است. زیرا فرد حسود، نسبت به خدا هم خشم دارد که چرا خدا نعمتی را به دیگری داده ولی به او نداده است. فرد حسود به نعمت‌هایی که خدا به او داده، توجهی نمی‌کند. 9) دقیقاً مثل ما برادران یوسف. 10. امام صادق درباره انواع ریشه کفر چه فرموده است

امام صادق علیه‌السلام: 11. چگونه می توان از حسادت در امان بود ؟

10) «ریشهٔ کفر سه چیز است: حرص به دنیا، تکبّر و حسادت.»[3] 10)

ـ کاش می‌دانستم چه کار باید بکنم تا در دام حسادت گرفتار نشوم.

11) به نعمت‌هایی که خدا به تو داده، خوب فکر کن و شکرش را به‌جا بیاور تا خدا آنها را برایت زیادتر کند. اگر دلت می‌خواهد نعمت‌های دیگران را هم داشته باشی، باید از خدا بخواهی آن نعمت‌ها را به تو هم بدهد، سپس برای به‌دست آوردنشان تلاش کنی. به این ترتیب، هم از حسادت در امان خواهی بود و هم به نعمت‌های بیشتری می‌رسی. 11) اینها دقیقاً کارهایی است که ما در آن زمان اشتباه کردیم و انجام ندادیم.

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸. ۲ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹. ۳ـ الکافی، ج۲، ص ۲۸۹.

12.پدر و پدربزرگ و جد برادران را بگویید

13. ترجمه و مفهوم آیه

ایستگاه تفکر

برخی از نمونه‌های حسادت را در زندگی روزمره بیان کن. ناراحتی بخاطر پیشرفت دگران

به‌نظر شما حسادت چه تفاوتی با غبطه دارد؟

حسادت یعنی انسان آرزو می کند که آن فرد آن نعمت را نداشته باشد اما غبطه یعنی فرد آرزو کند که هم او و هم خودش آن نعمت را داشته باشند

تلنگر

برخی با خودشان فکر می‌کنند: «اگر من به گناه آلوده شده‌ام، تقصیری ندارم. اگر من خانوادهٔ خوبی داشتم، حتماً درستکار هم می‌شدم.» برادران حضرت یوسف ﷺ پیامبرزاده بودند. (12) پدرشان یعقوب ﷺ، پدربزرگشان اسحاق و جدّشان هم ابراهیم ﷺ بود. (12) یعنی خانوادهٔ خیلی خوبی داشتند. اما رفتار برادران حضرت یوسف ﷺ نشان می‌دهد این‌طور فکروخیال‌ها درست نیست. می‌شود تحت تربیت یکی از پیامبران خدا بود اما به بدترین کارها دست زد. چون خدا حق انتخاب راه درست یا نادرست را به خود ما داده است. خدا می‌فرماید: (13) «**إِنَّا هَدَيناهُ السَّبيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفوراً**؛ ما راه را به انسان نشان می‌دهیم، خواه شکرگزار باشد [و راه درست را انتخاب کند] و خواه ناسپاسی [نعمت هدایت را] کند [به بیراهه برود].» (13)

14. نکته

جلسهٔ ما برادران ادامه پیدا کرد و یکی دیگر از ما گفت: «بهتر است یوسف را در جایی دور از شهر، گم‌وگور کنیم تا از چشم پدرمان دور باشد. بعد هم توبه می‌کنیم و کارهای خوب انجام می‌دهیم تا اثر این گناه در نامهٔ اعمالمان پیدا نباشد.»[۲]

15. جایخالی

ـ یعنی می‌دانستید این کار، گناه است؟

بله، می‌دانستیم، اما برایمان اهمیت نداشت. (14) حسادت که نمی‌گذارد انسان به چیزی که می‌داند درست است، عمل کند. (15) باید خوب بود تا محبوب و دوست داشتنی شد. (14) (15) ما به‌جای خوب شدن می‌خواستیم برادرمان را که محبوب پدر است، بکشیم تا خودمان محبوب پدر شویم. فقط همین برای ما مهم بود. عقلمان هم که به سراغمان آمد تا ما را از این کار بازدارد، گفتیم وقت برای خوب بودن هست، اول یوسف را می‌کشیم، بعد از آن آدم خوبی می‌شویم.

۱ـ سورهٔ انسان، آیهٔ ۳. ۲ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹. ۳ـ سورهٔ مریم، آیهٔ ۹۶.

16. چه وقتی کار های نادرست برای ما درست جلوه می دهند

16(اگر انسان با حسادتش مبارزه نکند، عقلش از کار می‌افتد. شیطان هم در این بی‌عقلی، فرصت پیدا کرده بود و ما را به انجام کارهای نادرست وسوسه می‌کرد، یعنی کارها و تصمیمات نادرست را در نظر ما درست جلوه می‌داد.)16

ایستگاه تفکر

حسادت یکی از رفتارهای ناپسندی است که شیطان از آن برای گمراه کردن انسان استفاده می‌کند. به نظر شما چه رفتارها و ویژگی‌های اخلاقی دیگری باعث نفوذ شیطان به قلب و روح ما می‌شود؟

دروغ - کینه - تحقیر مسلمان - جهل و نادانی - توهین

من نمی‌خواستم یوسف بیشتر از این در کنار ما باشد، اما دلِ کشتنش را هم نداشتم. بنابراین، در آن جلسه گفتم: «(اگر می‌خواهید به مقصودتان برسید، یوسف را در چاهی بیندازید که سر راه کاروان‌ها باشد. این‌طوری هم دستتان به خون برادرتان آلوده نشده و هم اینکه کاروانی او را پیدا می‌کند و با خود می‌برد.[1] بعد از آن، ما می‌مانیم و یک زندگیِ بدون یوسف.»)17

17(راه برادران برای آنکه بدون کشتن یوسف از دست او رها شوند چه بود

همه پیشنهاد مرا پذیرفتند. فقط یک مشکل وجود داشت. جدا کردن یوسف از پدر کار سختی بود. او اعتماد نمی‌کرد یوسف را به ما بسپارد. چون از حسادتی که در دلمان بود، خبر داشت. ولی ما باید دنبال راهی می‌گشتیم تا پدر را راضی کنیم تا بتوانیم از دست یوسف خلاص شویم.

سخنی با والدین

پدر و مادر گرامی!

شما می‌توانید با استفاده از رمزینه‌ای که در اینجا آمده، پاسخ سؤال زیر را شنیده و با روش‌های درست تربیت فرزند آشنا شوید.

چطور فرزندی تربیت کنیم که برای خوب بودن نیازی به کنترل و نظارت مداوم ما نداشته باشد؟

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۰.

از حسد دورم کن!

خدایا! بر محمد و آل او درود بفرست و مرا از دام حسد نجات بده و حصار و مانعی دور من بکش که از گناهان در امان باشم و کاری کن سراغ کارهای نادرست نروم و شهامت گناه کردن را از من بگیر.[1]

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلِّصنی مِنَ الحَسَدِ وَ احصُرنِي عَنِ الذُّنوبِ وَ وَرِّعنِي عَنِ المَحارِمِ وَ لَا تُجَرِّئنِي عَلَى المَعَاصِي.

دعای بیست و دوم صحیفهٔ سجّادیه

۱ـ ترجمه تمامی مناجات‌های این کتاب، ترجمهٔ آزاد است، یعنی سعی شده به جای ترجمه کلمه به کلمه، به معنا ومفهوم اصلی فرازهای دعا توجه شود و متناسب با سن دانش آموزان، ساده سازی شود.

18. نتیجه مست بودن چیست: نابود شدن جسم و روح



قصه

از مستی تا شهادت

شاهرخ درشت‌هیکل و قدبلند بود و در دعوا کم نمی‌آورد. پدرش را از دست داده بود و مادر پیرش به‌سختی روزگار را می‌گذراند. با کسانی دوستی می‌کرد که سربه‌راه نبودند. قدرت بدنی‌اش او را به‌سمت کُشتی کشاند. در سنگین‌وزن، بی‌رقیب بود و حتی تا آستانهٔ ورود به تیم ملی هم بالا رفت. در کُشتی خیلی مشهور شده بود اما دوستانش او را به بیراهه کشاندند، به‌گونه‌ای که شاهرخ کار و زندگی را رها کرد و به دنبال مستی رفت. هرچقدر مادرش می‌گفت این نجاست‌ها جسم و روحت را نابود می‌کند، گوشش بدهکار نبود. البته دوست داشت حرف مادرش را گوش کند، اما به‌قدری در این منجلاب فرو رفته بود که فکر می‌کرد نمی‌تواند خودش را نجات بدهد. به‌تدریج، ورزش هم کنار رفت و جایش را به زورگیری داد تا بتواند مخارج عیش‌ونوش‌هایش را بپردازد.

19. ویژگی های خوب اخلاقی شاهرخ را نام ببرید

20. شاهرخ شبیه که بود ؟ شهید طیب رضایی

21. طیب رضایی که بود

19(شاهرخ ویژگی‌های اخلاقی خوب هم داشت؛ به مادرش احترام می‌گذاشت و سعی می‌کرد حرفش را گوش کند. اگر هم به حرفش گوش نمی‌داد، به او بی‌احترامی نمی‌کرد.)19

عمهٔ پیری داشت که نمی‌توانست راه برود. وقتی مادرش می‌گفت برو عمه را به خانه‌مان بیاور، بی‌چون‌وچرا می‌رفت و عمه را روی کولش می‌گذاشت و مسیر طولانی خانهٔ عمه تا خانهٔ خودشان را پیاده می‌آمد.

خانوادهٔ شاهرخ وضع مالی خوبی نداشتند و او بیشتر وقت‌ها سر سفره نمی‌نشست. یک‌بار خواهرش علت این کارش را پرسید و او هم گفت: «چون زیاد غذا می‌خورم، می‌ترسم همه‌چیز را بخورم و برای شما غذایی نماند. صبر می‌کنم شما سیر شوید و کنار بروید، بعد هرچه را بماند، می‌خورم.»

دلش با فقرا و نیازمندان بود. شبی پیرمردی را دید که در سرمای زمستان می‌لرزید. از او پرسید: «چرا لباس گرم نپوشیده‌ای؟» پیرمرد گفت: «ندارم.» شاهرخ کاپشنی را که تازه خریده بود، از تن درآورد و به تن پیرمرد کرد. هرچقدر هم پول در جیبش داشت، به او داد.

شاهرخ در ماه‌های محرم و رمضان لب به مشروبات الکلی نمی‌زد، نمازش را می‌خواند و روزه‌اش را هم می‌گرفت.

شاید همین صفات خوب بود که باعث شد خدا شاهرخ را از دام گناه و بدی برهاند.

عصر روز عاشورای سال ۱۳۵۷، قبل از پیروزی انقلاب، سخنران هیئت آمد کنار شاهرخ نشست و گفت: «من تو را که می‌بینم یاد شهید طیّب رضایی می‌افتم.» شاهرخ طیب را می‌شناخت.(21 همان لوتی بازاری که اول طرفدار شاه بود و بعد عاشق امام خمینی رحمه‌الله شد و آخر هم به‌خاطر اینکه قبول نکرد به او تهمت بزنند، تیرباران شد.)21 سخنران چند دقیقه‌ای حرف زد و شاهرخ هم خوب به حرف‌های او گوش کرد و بعد تصمیم بزرگی گرفت.

فردای آن روز، شاهرخ به مشهد رفت و در حرم امام رضا علیه‌السلام توبه کرد. از آن به بعد، حال‌وهوایش عوض شد. دغدغهٔ اصلی او جبران گذشته بود. در مناجات‌هایش از خدا تمنا داشت گناهانش را ببخشاید، زیرا به رحمت الهی امیدوار بود.

کمی بعد، به صف مردم انقلابی پیوست، برای پیروزی انقلاب اسلامی تلاش کرد و در راه مبارزه با رژیم ستم‌شاهی خطرها به جان خرید. پس از شروع جنگ تحمیلی هم بار سفر بست و به جبهه رفت.

22. شاهرخ کی شهید شد و کجا دفع شد

در جبهه به‌قدری حماسه آفرید که خبر رشادت‌هایش به فرماندهان ارشد عراقی هم رسید و آنها برای جنازه‌اش جایزه تعیین کردند.

روزی شاهرخ به یکی از فرماندهانش گفت: «سیّد! تو که از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام هستی، دعا کن من عاقبت‌به‌خیر شوم.»

چند روز بعد، یعنی در ۱۷ آذر سال ۱۳۵۹، شاهرخ در عملیاتی در منطقهٔ آبادان به شهادت رسید و پیکر مطهرش هیچ‌گاه پیدا نشد. او برای همیشه جاویدالأثر شد.[۱]

ایستگاه تفکر

پیام زندگی شاهرخ با کدام‌یک از پیام‌های روایت اول درس ارتباط دارد؟ در این‌باره در کلاس گفت‌وگو کنید.

۱ـ کتاب شاهرخ ضرغام، انتشارات شهید ابراهیم هادی.

23. چه زمانی مشاجره ها حرام می شود و چرا

24. هنگامی که کسی برای مسلمانان اختلاف ایجاد کند چه می شود

توهین ممنوع!

احکام

بحث حسابی بالا گرفته بود و هیچ‌کدام کوتاه نمی‌آمدیم. هر لحظه هم به تعداد بچه‌هایی که با سروصدای ما به سمتمان کشیده می‌شدند، اضافه می‌شد. یک طرف بحث، من بودم و یک طرف بحث، میلاد. او شعری را خوانده بود که در آن به مقدسات اهل سنّت توهین شده بود. این اولین باری بود که می‌دیدم یک نفر این‌طور بی‌ادبانه دربارهٔ مقدسات اهل سنّت سخن می‌گوید. خیلی ناراحت شدم. به‌شدت با او برخورد کردم و گفتم نباید این شعر را بخواند. میلاد هم لجبازانه و خشمگین گفت: «باز هم می‌خوانمش، حتی با صدای بلندتر.»

بنا بود حاج‌آقا محمدی امروز برای نماز ظهر به مدرسه بیاید. دائم چشم می‌دواندم به درِ مدرسه تا ببینم حاج‌آقا کِی می‌آید، چون او می‌توانست به این بحث پایان بدهد.

بالأخره حاج‌آقا وارد شد و به‌طرف سروصدا آمد. از همان دور، با صدای بلند سلام داد. سلامِ حاج‌آقا مثل آب روی آتش بود. من و میلاد مثل اینکه پیچ صدایمان را بسته باشند، ساکت شدیم.

حاج‌آقا گفت: «انگار دیر رسیدم. دعوا تمام شده؟» عصبانی بودم، به‌زور لبخندی زدم. میلاد با انگشت مرا نشان داد و گفت: «این دارد منحرف می‌شود؛ نصیحتش کنید.»

من هم تمام ماجرا را برای حاج‌آقا تعریف کردم. حاج‌آقا روی زمین نشست و بچه‌ها هم روبه‌روی او روی زمین نشستند. حاج‌آقا حرفش را شروع کرد:

ـ مگر نمی‌شود دو نفر دربارهٔ نظرهایشان آهسته صحبت کنند؟ شما چرا داد می‌زنید؟

بعد به من و میلاد نگاه کرد و گفت: «اگر این مشاجره‌ها به کینه‌ورزی و تحقیر کردن همدیگر برسد، علاوه‌بر اینکه دل‌هایتان را از هم دور می‌کند، حرام هم می‌شود؛ چون تحقیر مسلمان حرام است.» (23

میثم طنازانه گفت: «برای نزدیک شدن دل‌ها به هم، صلوات!» (23

بچه‌ها خنده‌کنان صلوات فرستادند و حاج‌آقا ادامه داد:

ـ ما و اهل سنّت، مسلمانیم. اگر امت اسلام بخواهد قدرتمند باشد، باید همه با هم دوست و متحد باشیم. قدرتمند بودن ما مسلمانان برای دشمنان خطرآفرین است. کسی که میان مسلمانان اختلاف می‌اندازد، باعث تضعیف آنها و تقویت دشمنان اسلام می‌شود که این کار هم حرام است.» (24

میثم لبخندزنان گفت: «به دشمنان اسلام کمک نکنیم، صلوات!» باز هم صدای خنده و صلوات بلند شد و حاج‌آقا ادامه داد:

25. چرا توهین کردن به دین های مختلف حرام است

26. چگونه نتیجه میگیریم که توهین به ادیان مختلف حرام است

27. چه زمانی صحبت کردن درباره ادیان مختلف مفید است

25(ـ توهین کردن به مقدسات دیگران، حرام است. خدا در قرآن به مسلمانانی که به بت‌ها دشنام می‌دادند، گفت که این کار را نکنید، چون آنها هم به خدای شما ناسزا خواهند گفت.)25

میلاد باتعجب پرسید: «یعنی حتی به بت هم نمی‌شود فحش داد؟» حاج آقا گفت: ((26 «براساس آیهٔ قرآن[1]، نه. وقتی خدا دربارهٔ بت‌ها چنین دستوری می‌دهد، می‌شود نتیجه گرفت که به مقدسات هیچ انسانی هم نباید توهین کنیم.)26

میلاد گفت: «پس یعنی باید سکوت کنیم؟» حاج آقا توضیح داد:

27(ـ اگر دربارهٔ ادیان و مذاهب دیگر گفت‌وگو کنیم، در صورتی که احتمال بدهیم فایده دارد، نه‌تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم و مفید هم هست. قبل از اینکه حرفی بزنیم، باید اطلاعات و دانش کافی هم دربارهٔ موضوع بحث، داشته باشیم.)27

همان موقع صدای اذان بلند شد و همه بلند شدیم تا به طرف نمازخانه برویم.

پرسش و پاسخ

سؤال[2]: 28(اهانت به مقدسات دیگر مذاهب چه حکمی دارد؟)28

جواب: 28(اینجانب همچون بسیاری از علمای اسلام و دلسوزان امت اسلامی، بار دیگر اعلام می کنم که هر گفته و عملی که موجب برافروختن آتش اختلاف میان مسلمانان شود و نیز اهانت به مقدسات هریک از گروه‌های مسلمان یا تکفیر یکی از مذاهب اسلامی باشد، خدمت به اردوگاه کفر و شرک و خیانت به اسلام محسوب می‌شود و حرام شرعی است.)28

سؤال: 29(حُکم شرکت در مجالسی که در آن به مقدسات دیگر مذاهب توهین می‌شود چیست؟)29

جواب: 29(هرگونه گفتار یا کردار و رفتاری که در زمان حاضر، بهانه به دست دشمن بدهد و یا موجب اختلاف و تفرقه بین مسلمین شود، حرام شرعی است.[3])29

۱ـ سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۰۸.

۲ـ تمامی سؤال و جواب‌های بخش احکام در این کتاب، برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی دفتر رهبر شهید حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای می باشد.

۳ـ https://www.leader.ir/fa/content/۱۶۹۲۰.

ایستگاه تفکر

گاهی با دیگران اختلاف عقیده داریم. برای اینکه گفت‌وگوهای ما با آنها به سرزنش و تحقیر منجر نشود، چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهید؟

-باید سعی کنیم اختلاف عقیده ادامه داده نشود

-باید قبل از گفت و گو اطلاعات لازم را داشته باشیم

-تابع حقیقت باشیم

- در گفت و گو ها غرور نداشته باشیم

سؤالات پایان درس

♦ ۱‖ شکر نعمت، یکی از راه‌های درمان حسادت است.

درست ■ نادرست □

♦ ۲‖ مهدی مؤدب و شاگرد اول کلاس است. به همین دلیل، از محبوبیت زیادی برخوردار است.

یک فرد حسود در مواجهه با مهدی امکان دارد چه رفتاری از خودش بروز دهد؟ رفتار او را به‌گونه‌ای توصیف کنید که تعریف درستی از حسادت باشد.

یک فرد خسود از دیدن نعمت هایی که دگران دارد و خودش ندارد دچار خشم می شود و حتی این خشم می تواند باعث دست زدن به هرکاری بشود

♦ ۳‖ امام باقر علیه‌السلام فرمود: «حسد ایمان را می‌خورد؛ همان‌گونه که آتش، هیزم را.» توضیح دهید بین حسد و ایمان چه ارتباطی وجود دارد.

حسادت یکی از ریشه های کفر است و فرد حسود از جانب خدا هم دچار خشم می شود

♦ ۴‖ سه مورد از پیامدهای حسادت را بنویسید.

از بین بردن ایمان

ایجاد دعوا بین فرد حسود و فردی که آن نعمت را دارد

به وجود آمدن خشم

♦ ۵‖ چرا یک محیط خوب به‌طور قطعی نمی‌تواند به درستکار شدن انسان منجر شود؟

زیرا محیط خوب تنها بخشی از شرایط درست کار شدن انسان می باشد

♦ ۶‖ مهدی و سعید برای انجام یک کار گروهی، اختلاف نظر داشتند. بحث و گفت‌وگوی آنان منجر به سرزنش و تحقیر یکدیگر و سایر اعضای گروه شد. با توجه به آنچه آموخته‌اید، آنها را چگونه راهنمایی می‌کنید؟

اگر بحث ها به کینه ورزی برود حرام است پس باید با تمام احترام این اخلافات را از بین ببرند

♦ ۷‖ چرا اختلاف‌افکنی میان مسلمانان حرام است؟

زیرا باعث تضعیف مسلمانان و تقویت دشمنان می شود

♦ ۸‖ در چه صورتی بحث کردن دربارهٔ مذاهب دیگران اشکالی ندارد؟

اگر فایده داشته باشد و ما اطلاعات را قبل گفت و گو پیدا کردیم

فعالیت‌های عملکردی

۱ تدبّر (فردی / گروهی)

قصهٔ هابیل و قابیل در سورهٔ مائده، آیات ۲۸ تا ۳۲ آمده است. این آیات را به‌صورت یک قصهٔ کوتاه بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

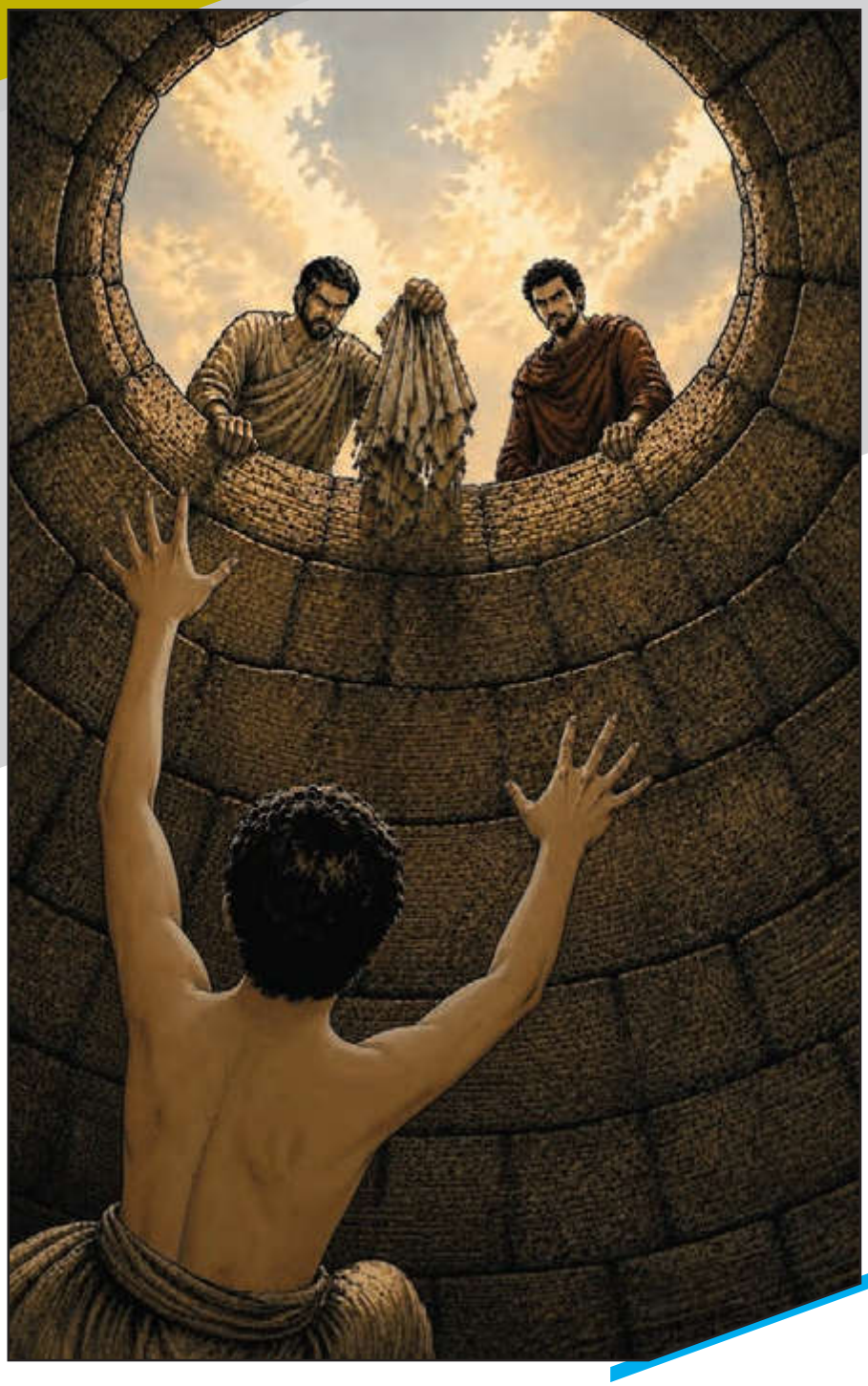
.....

.....

۲ صحنه‌های درس‌آموز (فردی / گروهی)

در این کتاب با داستان یوسف پیامبر و نکات تربیتی آن آشنا می‌شویم. در پایان هر درس، خلاصهٔ آنچه را که خوانده‌اید، تصویرگری کنید. برای این کار می‌توانید از ابزارهای هوش مصنوعی نیز استفاده کنید. با رعایت نکات زیر:

- صحنه‌های درس‌آموز را انتخاب کنید.
- طراحی خود را در قالبی مشخص و در برگه‌ای جداگانه ارائه دهید تا در پایان سال تحصیلی بتوانید آن را به‌صورت کتاب تدوین کنید.
- در کنار هر تصویر به رفتار شایستهٔ یوسف پیامبر و تدبیر الهی مرتبط با آن هم اشاره کنید.
- آنچه را از آن صحنه آموخته‌اید، در قالب یک جملهٔ زیبا یا یک بیت شعر بنویسید.



1. ترجمه و مفهوم آیه

2.اکثر افرادی که ضربه می زنند چگونه ضربه می زنند



درس دوم

توطئه‌ای به نام بازی

از جلسه‌مان برای کنار زدن یوسف گفتم و از نقشه‌ای که من پیشنهاد دادم و همه قبول کردند؛ راضی کردن پدر برای فرستادن یوسف به همراه ما. برای آن هم نقشه کشیدیم. همگی پیش پدر رفتیم و گفتیم: «پدر! چرا تو به ما اعتماد نمی‌کنی و یوسف را با ما به جایی نمی‌فرستی؟ ما که خیرخواه او هستیم و بدش را نمی‌خواهیم.»[1]

سپس بازی کردن را بهانه قرار دادیم:

1(~~1~~ أَرسِلهُ مَعَنَا غَدًا یَرتَع وَیَلعَب وَإِنَّا لَهُ لَحافِظونَ

«او را فردا با ما بفرست تا در چمنزار بگردد و بازی کند و ما حتماً مراقبش خواهیم بود.»[2] 1)

2(ـ کسانی که می‌خواهند به انسان ضربه بزنند، خیلی وقت‌ها با شعار خیرخواهی و به اسم بازی و وعده‌های دروغین، پیش می‌آیند و خطرناک‌ترین نقشه‌ها را به ضرر انسان می‌کشند و اجرا می‌کنند) 2قیقاً همین کاری که شما کردید. راستش من هم در زندگی از طرف چنین انسان‌هایی ضربه خورده‌ام. به اسم بازی کردن یا جوانی کردن، مرا مشغول کارهایی کرده‌اند که وقتی چشم باز کردم، دیدم چقدر ضرر کردم.

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۱.

۲ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۲.

در منطقهٔ ما گرگ زیاد بود و پدر هم نگران از اینکه نکند یوسف با ما به صحرا بیاید و خوراک گرگ‌های گرسنه شود. برای همین هم گفت: «اگر یوسف از من جدا شود و با شما بیاید، دل من می‌گیرد. می‌ترسم شما حواستان نباشد و گرگ او را بخورد.»[1]

گفتیم: «ما گروه نیرومندی هستیم. اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد، خیلی برایمان بد می‌شود. پس نگران نباش و یوسف را با ما بفرست.»[2]

سرانجام پدر راضی شد و یوسف را با ما راهی کرد.

ـ چقدر بد! کاش من آن روز آنجا بودم و به یوسف می‌گفتم به بهانه‌ای از آمدن با شما پرهیز کند.

اما او بی‌هیچ بهانه‌ای با ما همراه شد. ما هم که از خوشحالی در پوست خودمان نمی‌گنجیدیم، از پدر خداحافظی کردیم و دست در دست یوسف به‌طرف صحرا رفتیم. از چشم‌های پدر پیدا بود که دلش ناآرام است.

حسابی از خانه دور شده بودیم. تا چشم کار می‌کرد صحرا بود. رفتیم و رفتیم تا به چاه مورد نظرمان رسیدیم. اولش یوسف فکر می‌کرد می‌خواهیم از چاه آب برداریم. اما بعد که با رفتار خشونت‌آمیز ما روبه‌رو شد، وحشت کرد. ما او را می‌کشیدیم تا در چاه بیندازیم و هم‌زمان پیراهنش را به‌زور از تنش درمی‌آوردیم. یوسف مقاومت می‌کرد، اما او را با چاقو تهدید کردیم و پیراهن یوسف را گرفتیم و او را در چاه انداختیم.[3]

چاه آن‌قدری عمیق نبود که یوسف، جانش را از دست بدهد.

یوسف حق داشت باورش نشود این برادرانش هستند که او را به چاه می‌اندازند. به هر حال، او را تنها و هراسان در چاهی تاریک رها کردیم و رفتیم و ناله‌هایش را نشنیده گرفتیم.

ایستگاه تفکر

خودتان را در شرایطی شبیه به شرایط حضرت یوسف علیه‌السلام تصور کنید و بگویید اگر جای ایشان بودید، چه‌کار می‌کردید؟

اگر جای حضرت یوسف بودم، امیدم را از دست نمیدادم، به خدا توکل میکردم و با دعا و مناجات از او کمک میخواستم. همچنین سعی میکردم آرامش خود را حفظ کنم و برای رهایی از مشکل، راهی درست پیدا کنم

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۳.

۲ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۴.

۳ـ سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۵؛ تفسیر القمی، ج۱، ص ۳۴۰.

3. مناجات یوسف با خدا چگونه بود

4. چرا مناجات با خدا اتصال به مبدا قدرت می باشد

یوسف با اینکه نوجوان و کم‌تجربه بود، اما امیدش را از دست نداد. او باور داشت خدایی که کنج خانه و کنار پدر با او بوده، در دل صحرا و عمق چاه هم با اوست. باورش به خدا و مناجات‌هایش با او، آرامَش می‌کرد. او در مناجاتش به خدا گفت: «ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به ضعف و ناتوانی من و به درماندگی و کوچکی‌ام رحم کن.»[1] 3)

تلنگر

شاید تو هم گاهی احساس کرده‌ای تنها هستی، در عمق مشکلات گرفتار شده‌ای و نمی‌توانی به هیچ‌کس تکیه کنی. این موقعیت، شبیه همان موقعیتی است که یوسف علیه‌السلام در آن گرفتار شده بود. برادرانش او را در چاهی تاریک در وسط بیابان رها کرده بودند، اما او خودش را نباخت و دل به خدا سپرد. یوسف علیه‌السلام با مناجات‌هایش راه را به ما نشان داد. راه این است که اگر در چاه مشکلات دنیا گرفتار شدی، آن را فرصتی بدانی برای برقراری ارتباط با خدا. با خداوند حرف بزنی و از او یاری بخواهی. 4) مناجات با خدا، اتصال به مبدأ قدرت است، قدرت خداوندی که بر هر کاری تواناست. چنین اتصالی، امیدبخش است و پیروزی به همراه دارد.

5. برادران چه دلیلی برای گم شدن او داشتن

حالا باید نقشهٔ دیگری می‌کشیدیم تا پدر از بلایی که سر یوسف آورده‌ایم، خبردار نشود اما بفهمد یوسف دیگر در این دنیا نیست. 5) حیوانی را در همان صحرا به دام انداختیم، آن را کشتیم و خونش را روی پیراهن یوسف ریختیم.[2] پیراهن خونی نشان می‌داد یوسف را گرگ خورده است.

۱ و ۲ـ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۱.

6. چرا چند نفر با هم تصمیم یک گناه را بگیرند قدرتشان و جرئتشان بیشتر می شود

7. چگونه به می توان فهمید که با همنشین های بد سر و کار داری: با گوش کردن دقیق حرف ها و دیدن عمل های آنها

عامدانه وقت را هدر دادیم تا شب شود و تأخیر ما پدر را نگران کند؛ در این صورت، او خودش را برای شنیدن اخبار ناخوشایند آماده می‌کرد. شب که شد، به‌طرف خانه راه افتادیم. نزدیک خانه، چهرهٔ غمگین به خودمان گرفتیم. به پدرمان که رسیدیم، شروع کردیم به اشک ریختن.[1]

پدر تا اشک ما را دید، فهمید که آنچه می‌ترسیده، برسرش آمده است. سراغ یوسف را گرفت و ما گفتیم: «در صحرا بودیم و داشتیم با هم مسابقه می‌دادیم. یوسف را گذاشته بودیم کنار وسایلمان. حواسمان از یوسف پرت شد؛ گرگ آمد و او را خورد.»[2]

ـ در قصهٔ شما یک نکته ذهنم را به خود مشغول کرده. وقتی چند نفر با هم تصمیم به یک کار اشتباه می گیرند، انگار جرئتشان برای انجام آن کار اشتباه بیشتر می‌شود و کمتر به عاقبت کارشان فکر می‌کنند. درست مثل شما که اگرچه برادر بودید، اما برادران خوبی برای هم نبودید. به یوسف یک جور و به خودتان یک جور دیگر خیانت کردید.

نکتهٔ مهمی را گفتی. (6) هم‌نشین بد، دوست دارد رفیق خودش را هم‌رنگ خودش کند. به همین دلیل از راه‌های مختلف تلاش می‌کند، او را به گناهانی که خودش انجام می‌دهد، آلوده کند. وقتی که هر دو به گناه آلوده شدند، کمک‌کار هم می‌شوند برای گناه کردن بیشتر و راحت‌تر. (6) وقتی به هم‌نشینانت فکر می‌کنی، زود نگو که همه‌شان خوب هستند. کمی به کارها و حرف‌هایشان فکر کن. شاید تو هم گرفتار هم‌نشین بد شده باشی، اما خودت خبر نداشته باشی.

ایستگاه تفکر

اگر برادران یوسف به خدا و تدبیر او ایمان داشتند، رفتارشان چه تغییری می‌کرد؟ چند نمونه بیان کنید.

- به یوسف حسادت نمیکردند و برای کنار زدن او نقشه نمیکشیدند.
- به او آسیب نمیرساندند و او را در چاه نمیانداختند.
- به پدرشان دروغ نمیگفتند و با گریه و پیراهن خونآلود او را فریب نمیدادند.
- به جای تکیه بر خشم و حسادت، به حکمت و تدبیر خدا اعتماد میکردند و رفتار درست تری با یوسف داشتند.

سخنی با والدین

راز تربیت فرزندی که در اوج خشم هم کنترلش را از دست نمی‌دهد، چیست؟

۱ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۶.
۲ـ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۷.

صداقت

ای خداوند مالک و مدبّر! کمکم کن تا در هر کاری وارد می شوم، صداقت داشته باشم؛ یعنی عملی را انجام دهم که تو دوست داری و آن را به نیّت کسب رضای تو انجام دهم و در همین حال عملم را تمام کنم و با صداقت از آن خارج شوم.

رَبِّ أَدخِلنِی مُدخَلَ صِدقٍ وَ أَخرِجنِی مُخرَجَ صِدقٍ.

سوره اسراء، آیه ۸۰

8.پیامبر چگونه مردم رو از بت پرستی دور می کرد



رفاقت سمّی

قصه

حضرت محمد ﷺ به پیامبری رسیده و حال و هوای مکه عوض شده بود. در جمع های کوچک و بزرگ، میان پیر و جوان حرف از دعوت پیامبر خدا ﷺ به یکتاپرستی و دوری از بت‌پرستی بود.

پیامبر خدا ﷺ وقتی می‌دید مردم در مقابل بت‌هایی که با دست خودشان درست کرده‌اند، سجده می‌کنند و از آنها برای حل مشکلاتشان کمک می‌گیرند، غمگین می‌شد. وقتی می‌دید با عقاید باطل و خرافی به یکدیگر و حتی به خودشان ستم می‌کنند، بی‌قرار می‌شد. او از هر فرصتی برای دور کردن مردم از شرک و بت‌پرستی و خرافات استفاده می‌کرد؛ گاهی با نصیحت، گاهی با مناظره و بحث علمی، گاهی با رفاقت و دوستی، گاهی با مدارا و تحمل رفتارهای ناپسند مردم و...

8)

8)

9. عقبه در کدام جنگ و چگونه مرد

عُقبه از تاجران بزرگ شهر مکه بود. او با اینکه مشرک بود، اما به هم‌صحبتی با حضرت محمدﷺ علاقه داشت. تهِ دلش ندایی به او می‌گفت: «محمد، امین و راستگو است. نکند او درست بگوید و تو در اشتباه باشی!»

او عادت داشت وقتی از سفر تجاری برمی‌گردد، بزرگ‌ترین سفرهٔ مکه را پهن کند و به همشهریانش غذا بدهد. او در یکی از این مهمانی‌ها، وقتی همه مشغول خوردن غذا بودند، دید پیامبر خداﷺ با فاصله از سفره نشسته و دست به غذا نمی‌زند. نزدیک شد و پرسید: «محمد، پس چرا نشسته‌ای و تماشا می‌کنی؟»

پیامبر با مهربانی به عُقبه نگاه کرد و گفت: «دست به غذا نمی‌زنم تا تو مسلمان شوی.»

عُقبه پیامبر خداﷺ را دوست می‌داشت و نمی‌خواست او گرسنه از سر سفره بلند شود. بی‌اعتنا به حرف پیامبرﷺ گفت: «غذایت سرد می‌شود.»

پیامبرﷺ گفت: «تا وقتی به یگانگی خدا و نبوت من گواهی ندهی، غذا نمی‌خورم.»

عُقبه همان لحظه به یگانگی خداوند گواهی داد و مسلمان شد. پیامبر خداﷺ هم بر سر سفره نشست و غذایش را خورد.

أَبی‌خَلَف از دوستان صمیمی عُقبه بود و آرزوی کشتن پیامبر خداﷺ را داشت. خبر مسلمان شدن عُقبه در مکه پیچید و به گوش أَبی‌خَلَف رسید؛ عصبانی شد و با ناراحتی به سراغ عُقبه رفت. همین که او را دید، ابروهایش را در هم کشید و خشمگین گفت: «تو از آیین ما بیرون رفتی و منحرف شدی، عُقبه! این چه کاری بود تو کردی؟»

عُقبه که دوست نداشت رفاقتش با أبی‌خلف آسیب ببیند، دستپاچه گفت: «نه؛ من فقط دلم نمی‌خواست محمد امین گرسنه از سر سفره‌ام بلند شود.»

أبی‌خلف دندان‌هایش را به هم فشرد و گفت: «من از تو راضی نمی‌شوم، مگر اینکه نزد محمد بروی، در برابرش بایستی و آب دهانت را به صورتش بیندازی و برگردی.»

عُقبه قبول کرد و از پیش أبی‌خلف رفت تا پیامبر خداﷺ را پیدا کند. همین که او را دید، کاری را که دوستش گفته بود، انجام داد و از دین خدا برگشت.

روزگار گذشت تا جنگ بدر رسید. عُقبه در لشکر کافران در برابر مسلمانان ایستاد و کشته شد.[1]

۱ـ الدُرّالمنثور، ج ۶، ص ۲۵۰.

10. ترجمه و مفهوم آیه

آیات ۲۷ تا ۲۹ سورهٔ فرقان دربارهٔ عُقبه نازل شده است:

10 وَ يَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيهِ يَقولُ يا لَيتَنِي اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسولِ سَبِيلًا ﴿۲۷﴾ يا وَيلَتىٰ لَيتَنِي لَم أَتَّخِذ فُلانًا خَلِيلًا ﴿۲۸﴾ لَقَد أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكرِ بَعدَ إِذ جآءَنِي وَ كانَ الشَّيطانُ لِلإِنسانِ خَذولًا ﴿۲۹﴾

و (به یاد آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راه را برگزیده بودم! (۲۷) ای وای بر من؛ کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! (۲۸) او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود.» و شیطان همیشه خوارکنندهٔ انسان بوده است. (۲۹) 10

ایستگاه تفکر

عُقبه و برادران یوسف چه ویژگی های شخصیتی مشترکی داشتند؟

تأثیرپذیری از همنشینان و اطرافیان، ضعف در ایستادگی بر تصمیم درست و همراه شدن با دیگران در انجام کار نادرست.

عقبه تحت تأثیر دوستش أبیخلف از تصمیم درست خود برگشت و برادران یوسف نیز با همراهی و تشویق یکدیگر، برای انجام گناه جسورتر شدند.

11. نمونه هایی از مردم آزاری نام ببرید

12. مردم آزاری چرا حرام است

13. اسلام با چه شادی هایی مخالفت می کند

احکام

مردم‌آزاری‌های مرسوم

آقا فرهاد اهل محلهٔ ما نبود و کسی هم او را نمی‌شناخت. یک‌بار خودش در جمع مسجدی‌ها گفت: «من از چند محله آن‌طرف‌تر به مسجد شما می‌آیم؛ آن هم به‌خاطر اوصافی که از حاج‌آقا شنیده بودم. حالا هم اخلاق حاج‌آقا پاگیرم کرده است. قدرش را بدانید.»

روزی آقافرهاد با قیافه‌ای گرفته و ناراحت وارد شد و در فرصتی مناسب به حاج‌آقا محمدی گفت: «من و پدرم از دیروز تا همین چند دقیقهٔ پیش با هم بحث داشتیم. عروسی‌ام را به کامم تلخ کرد.» حاج‌آقا چهره درهم کشید و با این حال، گفت: «تبریک می‌گویم. زندگی‌تان پر از برکت و صفا و صمیمیت باشد.» فرهاد گفت: «کدام صفا؟ پدرم اعصاب برایم نگذاشت.» حاج‌آقا علت را پرسید و فرهاد جواب داد:

ـ پدرم در مراسم عروسی‌ام مرتباً تذکر می‌داد که مراقب باشم همسایه‌ها اذیت نشوند.

حاج آقا گفت: «مگر خیلی سروصدا می‌کردید؟» فرهاد گفت: «نه؛ همان صداها و شلوغی‌های معمول. رفت‌وآمد و سازوآواز و...»

و ادامه داد:

ـ آخر شب هم هر کسی سوار ماشینش شد و ماشین عروس را همراهی کرد. جایی در مسیر هم توقف کردیم و جوان‌ها پیاده شدند و شادی کردند. خب می‌خواستیم فیلم‌برداری کنیم؛ بدون اینها که نمی‌شد. پدرم حتی اینجا هم راحتمان نگذاشت؛ پیاده شد و گفت راه را بند آورده‌ایم و از همه خواست سوار ماشین‌هایشان شوند. من هم جوش آوردم و...

حاج‌آقا کمی مکث کرد و بعد گفت: «همه می‌دانیم مردم‌آزاری بد است.»

فرهاد حرف حاج‌آقا را قطع کرد:

ـ ولی من که مردم‌آزاری نکردم.

حاج‌آقا گفت: «همین که سروصدا راه بیندازی و نگذاری همسایه راحت استراحت کند، مردم‌آزاری است. بند آوردن راه به بهانهٔ فیلم‌برداری کردن و پخش کردن آهنگ با صدای بلند هم ایجاد مزاحمت می‌کند. مردم‌آزاری حرام است؛ زیرا اولاً سرپیچی از دستور خداست، ثانیاً بی‌توجهی به حقوق اجتماعی دیگران است. اسلام با شادی کردن مخالف نیست، اما با شادی هایی که حرام باشد، مخالفت می‌کند. یکی از شادی‌های حرام، همین مردم‌آزاری‌های مربوط به مراسم عروسی است.»

در حالی‌که برخی از شنیدن این حرف‌ها متعجب شده بودند، حاج‌آقا ادامه داد:

ـ خیلی از کارهای معمولی ما مردم‌آزاری محسوب می‌شوند و حرام هستند.

14. نمونه های دیگری از مردم آزاری

15. نکته

16. امام صادق درباره نیکی کنندگان چه فرمود

جوانی بی‌معطلی پرسید: «مثل چه کارهایی؟» حاج‌آقا گفت: «خودتان بگویید. چه کارهایی اذیتتان می‌کند؟»

یکی گفت: (14 «سر کلاس در مدرسه، وقتی یکی با بغل‌دستی‌اش حرف می‌زند، حواسم پرت می‌شود و درس را یاد نمی‌گیرم. واقعاً اذیت می‌شوم.»

دیگری گفت: «یکی از همسایه‌های ما آسانسور را در طبقهٔ خودشان نگه می‌دارد تا مثلاً برود خانه و کاری را انجام بدهد و زود برگردد. اما این معطلی وقتی عجله داشته باشم، مرا اذیت می‌کند.»

یکی دیگر گفت: «سر جلسهٔ امتحان، وقتی صدای بلند حرف زدن بچه‌ها را از پشت پنجره می‌شنوم، تمرکزم را از دست می‌دهم و جواب هیچ سؤالی را نمی‌توانم بنویسم.»

پیرمردی گفت: «دود سیگار هم در محیط‌های عمومی، امان پیر و جوان را بریده، صدای بلند ضبط‌های ماشینشان هم گوشمان را کر کرده است.» (14

حاج‌آقا سری تکان داد:

ـ خدا دوست دارد مردم در کنار هم با آرامش زندگی کنند و کسی مایهٔ آزار دیگری نباشد. (15

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

(16 «به خدا قسم، نیکی‌کنندگان رستگار شدند. آیا می‌دانید آنها چه کسانی هستند؟ کسانی که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد.»[1] (16

17. نکته

و در حدیث دیگری فرمودند:

(17 «خدا فرموده کسی که بندهٔ مؤمن مرا اذیت کند، باید با من اعلام جنگ کند.»[2] (17

18. نکته

به‌نظرم اگر همگی به این قاعدهٔ بین‌المللی توجه کنیم، بسیاری از مشکلاتمان حل می‌شود: (18 «چیزی را که برای خودت می‌پسندی، برای دیگران هم بپسند. چیزی را که برای خودت نمی‌پسندی، برای دیگران هم نپسند.» یعنی همان‌طور که دوست نداریم کسی ما را آزار دهد، خودمان هم باید مراقب باشیم دیگران را اذیت نکنیم. (18

۱ـ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲ـ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۰.

فرهاد سرش را پایین انداخت و خجالت‌زده گفت: «پس کسی که اشتباه کرده، خودم هستم نه پدرم. باید بروم از او عذرخواهی کنم.» حاج‌آقا دستی به شانه‌اش گذاشت و گفت: «خدا از تو راضی باشد! قدر پدرت را هم بدان که حواسش به حقوق مردم هست.»

پرسش و پاسخ

سؤال: آیا پخش کردن تلاوت قرآن از بلندگوی مسجد در مراسم ترحیم یا اوقات دیگر، اشکال دارد؟

جواب: اگر موجب آزار دیگران باشد، جایز نیست. اما پخش کردن تلاوت قرآن برای چند دقیقه قبل از اذان، در صورتی که باعث آزار همسایگان و اهل محل نشود، اشکال ندارد.

ایستگاه تفکر

قاعدهٔ بین‌المللی مطرح‌شده در این درس، در زندگی فردی و اجتماعی ما کاربرد زیادی دارد. با کمک هم‌گروهی‌های خود به چند نمونه اشاره کنید.

سؤالات پایان درس

♦ ۱ || پیام تصویر زیر را در یک جملهٔ کوتاه بنویسید.



انسان از همنشین خود تأثیر میپذیرد و ممکن است به مرور شبیه او شود.

همنشینی با کسانی که نمونهٔ تصویر بالا هستند، چه پیامدهایی برای ما دارد؟

همنشین بد میتواند انسان را به گناه و رفتارهای نادرست بکشاند، قدرت تشخیص و تصمیمگیری درست او را کاهش دهد و باعث شود از راه درست دور شود.

♦ ۲ || رفتار یوسف علیه‌السلام را در عمق چاه، توصیف کنید.

حضرت یوسف با وجود تنهایی و ترس، امیدش را از دست نداد، به خدا توکل کرد و با دعا و مناجات از او یاری خواست. ایمان به خدا باعث آرامش و امیدواری او شد.

با الگوبرداری از رفتار حضرت یوسف علیه‌السلام، جملهٔ زیر را کامل کنید.

«من اگر در چاه مشکلات زندگی گرفتار شوم، نا امید نمی شوم

زیرا می خواهم مانند حضرت یوسف به خدا اعتماد کنم.»

♦ ۳ || دو مورد از مصادیق مردم‌آزاری را بیان کنید.

ایجاد سروصدای زیاد و سلب آرامش همسایگان. - بستن راه و ایجاد مزاحمت برای رفتوآمد دیگران.

♦ ۴ || چرا مردم‌آزاری در اسلام حرام است؟

مردم آزاری در اسلام حرام است؛ زیرا هم سرپیچی از دستور خداست و هم بی توجهی به حقوق اجتماعی دیگران. اسلام با شادی و فعالیت های معمولی مخالف نیست، اما اگر این کارها باعث آزار و ایجاد مزاحمت برای دیگران شود، جایز نیست.